

# دوست

خردسالان

سال ششم

شماره ۳۲۹ ، شنبه

۵ اردیبهشت ماه ۱۳۸۸

۵۰۰ تومان





به نام خداوند بخشنده مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۶



بعد از باران

۱۸



دنیا بزرگ است

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های زندگی

۳



با من بیا ...

۴



بچه آهو

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



زیباتر از ماهی

۱۱



جدول

۱۲



جقیقل در فضا!



پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳    نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

# بابون بیا ...



دوست من سلام.

من بابون هستم. یک میمون بزرگ و قوی. ما بابون‌ها در گروه‌های بزرگ زندگی می‌کنیم. همیشه چند بابون قوی و جوان از گروه مراقبت می‌کنند. آن‌ها اگر حیوان وحشی را ببینند با صدای زوزه همه را خبردار می‌کنند. آن وقت، پدرها دورتادور مادرها و بچه‌ها می‌ایستند و نمی‌گذارند هیچ حیوان وحشی به ما نزدیک شود.

ما بابون‌ها همه‌چیز می‌خوریم. هم گوشت، هم میوه و هم دانه.

من وقتی که بزرگ بشوم، می‌خواهم بابون نگهبان گروه بشوم. یک بابون شجاع و قوی! اما حالا پیش تو آمده‌ام تا با هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم. بازی کنیم و شعر و قصه بخوانیم. پس دست مرا بگیر و با من بیا ...

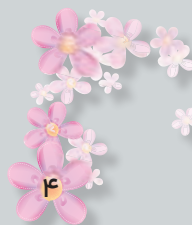




# بچه آهو

یکی بود، یکی نبود. آهوی کوچولویی توی دشت بازی می‌کرد که خارپشتی به او نزدیک شد و گفت: «بچه جان! از مادرت دور نشو. اگر شیر تو را تنها ببیند، شکارت می‌کند!» آهو پرسید: «اگر شیر تو را تنها ببیند، شکارت نمی‌کند؟» خارپشت گفت: «نه. من خارهای تیز و بلندی دارم که شیر از آن‌ها می‌ترسد و نزدیک من نمی‌شود. خارهایم را نگاه کن!» بعد خارپشت خارهای تیز و بلندش را به آهو نشان داد. آهو گفت: «کاش من هم خارهای تیز و بلند داشتم. آن وقت شیر از من می‌ترسید.»

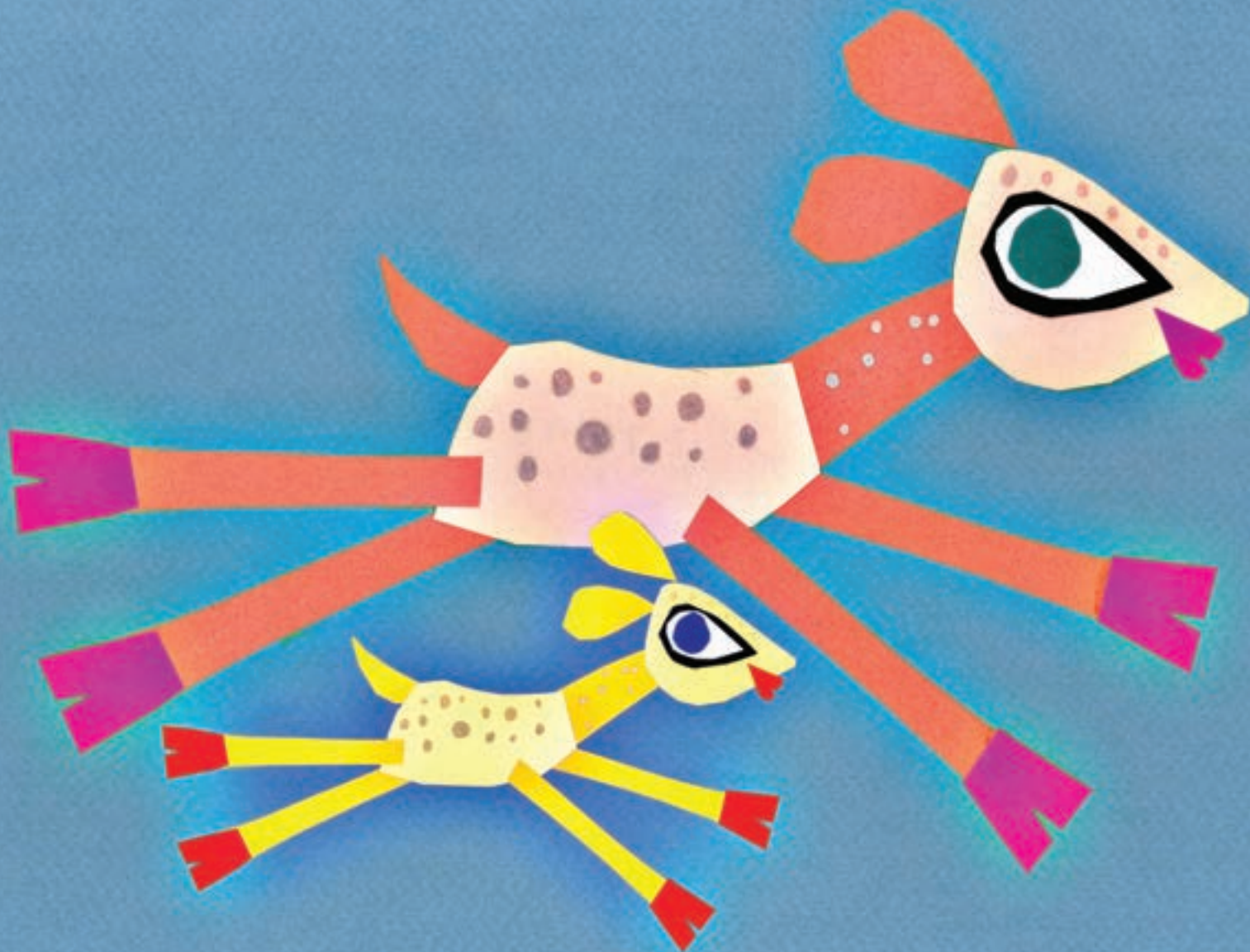
مادر بچه آهو، او را صدا زد و گفت: «زود باش! بیا از این جا برویم. شیر همین نزدیکی‌هاست!» بچه آهو به طرف مادرش رفت و گفت: «اگر خارهای تیز و بلند داشتیم شیر از ما می‌ترسید! همان طور که از خارپشت می‌ترسد!» مادر خندید و گفت: «خارپشت پاهای کوتاهی دارد و نمی‌تواند تند بدود و فرار کند، اما ما آهوها پاهایی بلند و قوی داریم و می‌توانیم به









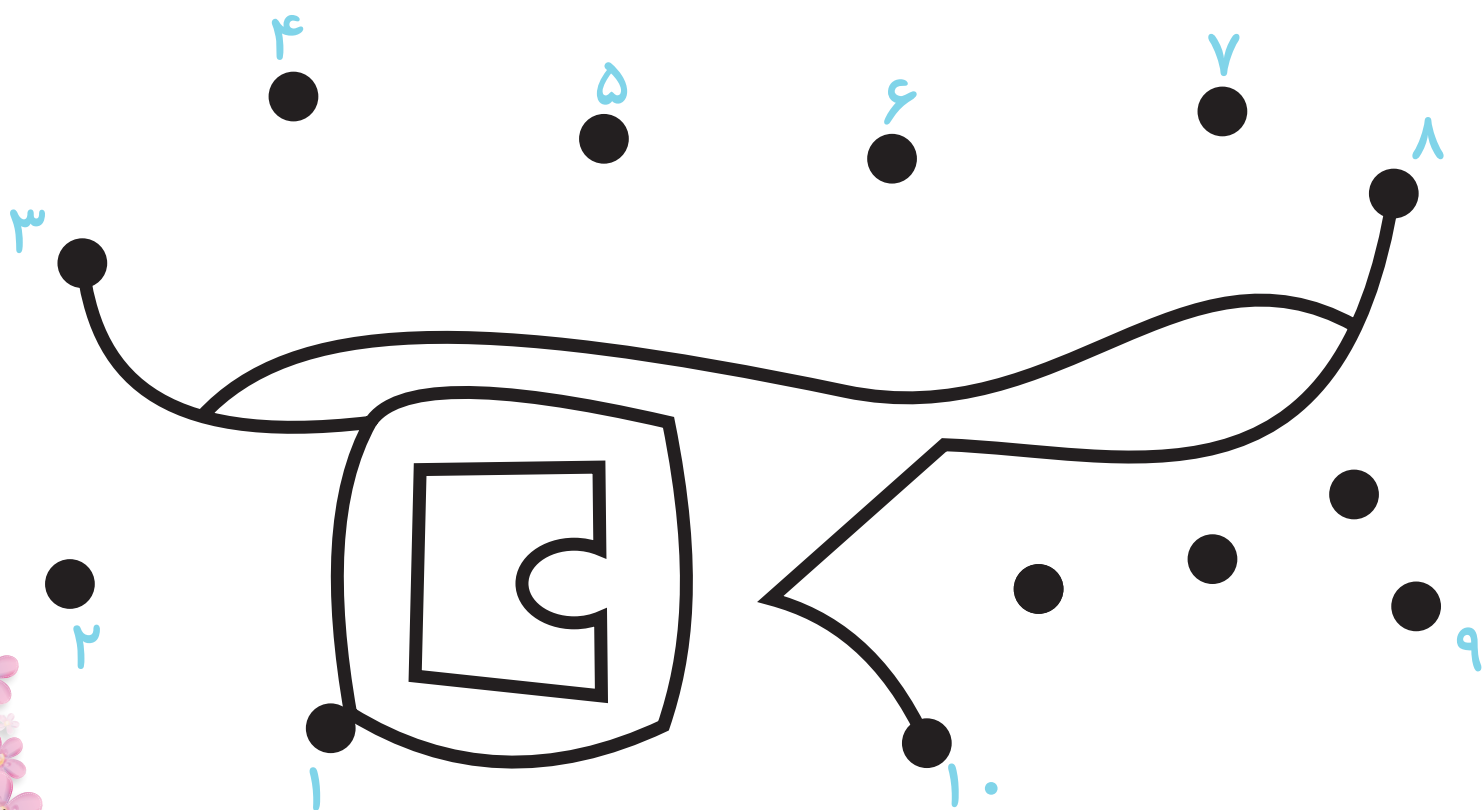


سرعت باد بدویم! حالا عجله کن. تا شیر نیامده، فرار کنیم.» آهو و مادرش، به سرعت باد دویدند. آهو خوش حال بود که خار تیز ندارد، اما پاهایی بلند و قوی دارد و می تواند به سرعت باد بدود. مثل مادرش!





دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





# فرشته‌ها

من و حسین داشتیم توپ بازی می کردیم. دایی عباس آمد و گفت: «من هم بازی!»  
گفتم: «دایی جان! شما یار من باشید!» دایی کمی فکر کرد و گفت: «اگر من و تو با هم باشیم، حسین تنها می ماند. آن وقت مسابقه عادلانه نیست.» گفتم: «عادلانه نیست یعنی چه؟» دایی گفت: «یک روز حضرت محمد (ص) از چایی می گذشتند، دیدند که دو گروه در حال مسابقه ی تیراندازی هستند. پیامبر تصمیم گرفتند در مسابقه شرکت کنند و در یکی از دو گروه باشند. گروهی که پیامبر با آنها بود خیلی خوش حال شدند، اما گروه دیگر گفتند: «ما حتماً می بازییم، چون پیامبر با ما نیستند.» پرسیدم: «حضرت محمد (ص) چه کار کردند؟» دایی جواب داد: «پیامبر گفتند: من با هر دو گروه بازی می کنم. یعنی یک بار در یک گروه تیراندازی کردند و وقتی نوبت به گروه دوم رسید، پیامبر همراه با آنها هم تیراندازی کردند. این طوری همه خوش حال بودند و مسابقه عادلانه بود.»

دایی عباس گفت: «حالا یک بار همراه تو بازی می کنم و حسین دروازه بان می شود. یک بار هم با حسین بازی می کنم، تو دروازه بان می شوی.» گفتم: «یک بار هم من و حسین بازی می کنیم و شما دروازه بان می شوی!» دایی خندید و ما حسابی بازی کردیم. یک بازی عادلانه!

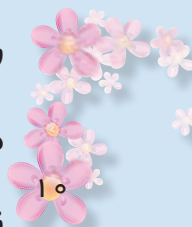




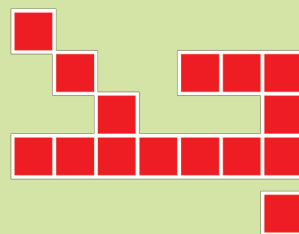
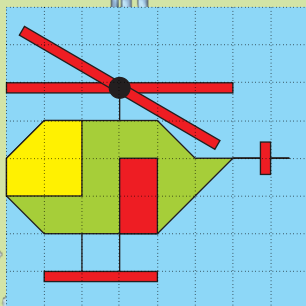




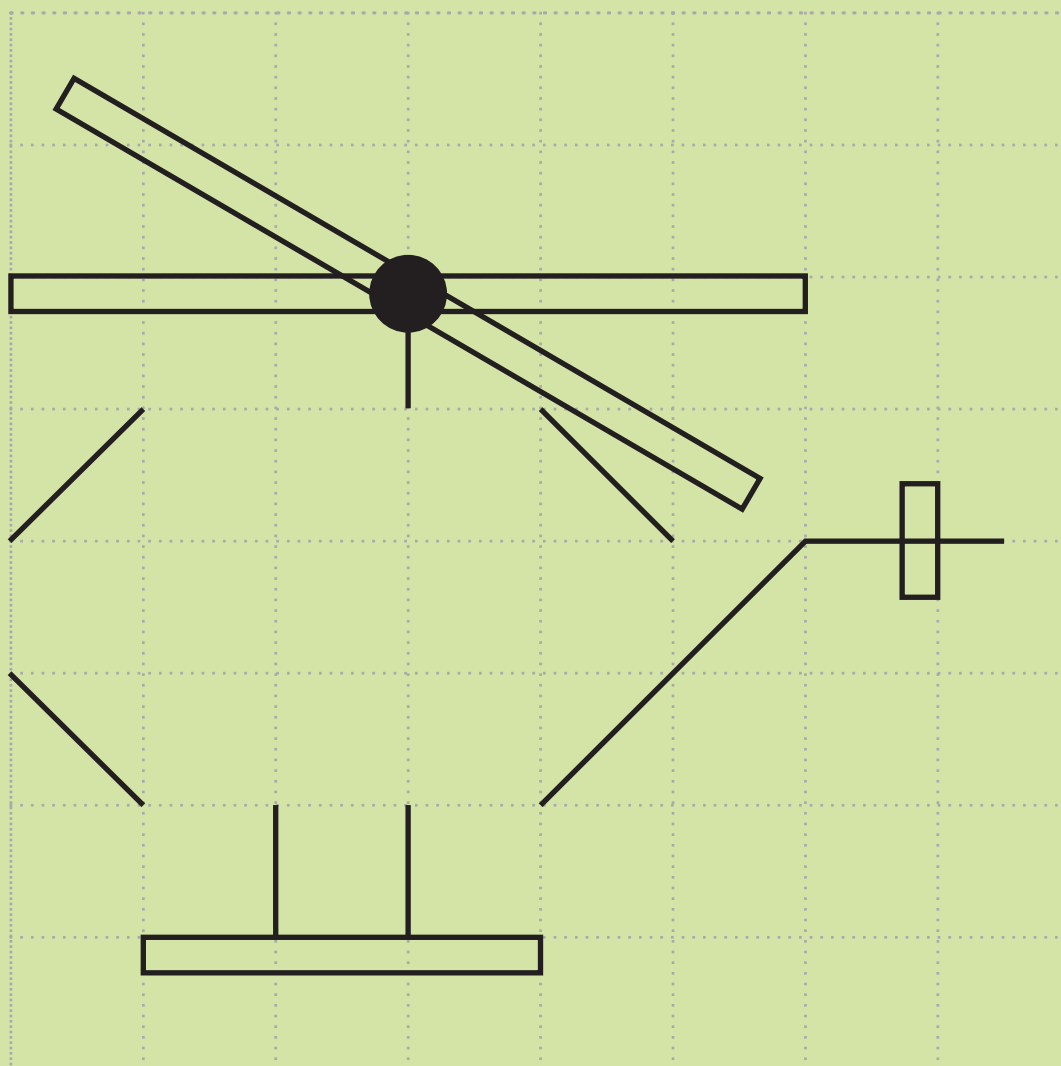
من در کنار حوض  
او در میان آب  
پر می‌زند عکسم  
در آسمان آب  
وقتی که می‌خندم  
او می‌شود خوش حال  
با خنده عکسم را  
او می‌کند دنبال  
تا می‌کنم بازی  
با ماهی کوچک  
پر می‌شود دنیا  
از ماهی و پولک  
رنگ دل ماهی  
هم سرخ و هم آبی‌ست  
زیباتر از ماهی  
تنها خود ماهی‌ست







جدول را کامل و رنگ کن.























# بعد از باران

بعد از باران، چاله پر از آب شد. مورچه‌ها دور تادور چاله جمع شدند و به تکه‌نانی که توی آب افتاده بود، نگاه کردند.  
این تکه نان، سهم چه کسی بود؟  
آه! سهم گنجشک بود. او پر زد و بانوکش نان را از وسط آب برداشت و رفت.  
مورچه‌ها هم رفتند. شاید جایی غذایی پیدا کنند که توی آب نیفتاده باشد.









گربه



گاو



گوسفند



جوجه



خروس

# دنیا بزرگ است

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

کوچولو تازه از تخم بیرون آمده بود. وقتی برای اولین بار از مرغدانی بیرون

آمد،  به او گفت: «دنیا خیلی بزرگ است. مراقب باش گم نشوی!»  چند

قدم جلوتر رفت و  را دید و گفت: «وای چه دنیای بزرگی!»  نزدیک 

رفت و پرسید: «تو دنیا هستی؟»  گفت: «نه! من  هستم. دنیا خیلی بزرگ

است!»  کمی جلوتر رفت و  را دید،  از  بزرگ‌تر بود.  با



خوش حالی جلورفت و گفت: «تو دنیای بزرگ هستی؟»  خندید و گفت: «نه جانم!

من  هستم، دنیا خیلی بزرگ است.»  با خودش گفت: «وای چه دنیایی از

هم بزرگ تر است!» و کمی جلوتر  را دید.  خوش حال بود که

بلاخره دنیای بزرگ را دیده است. جلورفت و به  گفت: «سلام دنیای بزرگ!»

به  نگاه کرد و گفت: «من  هستم نه دنیای بزرگ. حالا تا گم

نشده‌ای به مرغدانی برگرد  کوچولو!»  به مرغدانی برگشت. او خسته بود و

خوابش می‌آمد.  پرسید: « کوچولو امروز دوستی پیدا کردی تا با او بازی

کنی؟»  کوچولو خمیازه‌ای کشید و گفت: «امروز یک  ی بزرگ، یک 

بزرگ بزرگ و یک  بزرگ بزرگ دیدم. اما فردا صبح می‌روم تا دنیای

خیلی بزرگ را پیدا کنم.»  خندید.  کوچولو چشم‌هایش را بست و خوابید.

او هم در خواب می‌خندید. شاید خواب دنیای خیلی بزرگ را می‌دید!

# قصه‌ی حیوانات



بچه‌ها تصمیم گرفتند کمی آب‌بازی کنند.



یک‌روز وقتی که خانم و آقای ببر در حال استراحت بودند ...



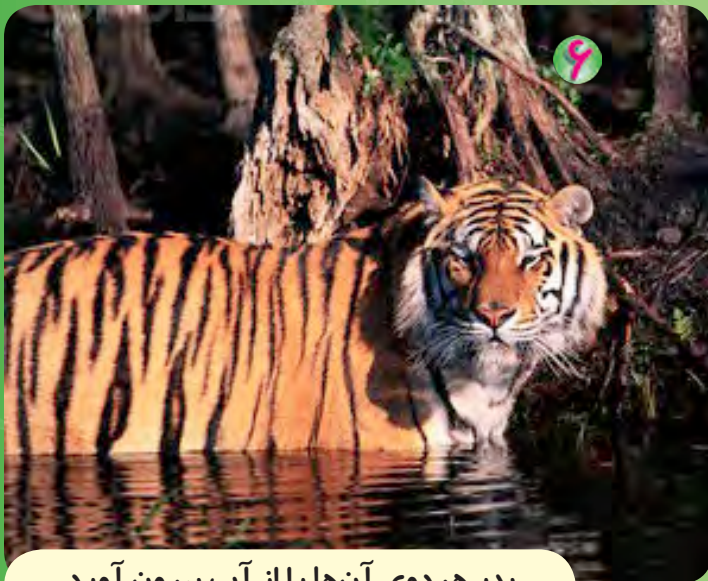
بچه‌ها تا گردن در آب فرو رفته بودند و نمی‌توانستند بیرون بیایند



ناگهان پدر و مادر، صدای فریاد آن‌ها را شنیدند.







پدر هردوی آنها را از آب بیرون آورد.



پدر برای کمک به بچه‌ها، به طرف آب دوید.



آقای ببر پدري مهربان و شجاع بود و خانم ببر او را خیلی دوست داشت.



و مادر آنها را زیر آفتاب گذاشت تا گرم و خشک بشوند!





# بازی

در هر ردیف یکی از شکل‌ها با بقیه فرق دارد. آن را پیدا کن و دورش خط بکش.





اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند  
اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید

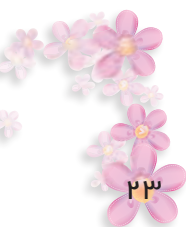


نام  
نام خانوادگی  
تاریخ تولد  
تحصیلات  
نشانی  
کد پستی  
تلفن  
شروع اشتراک از شماره  
تا شماره  
امضاء

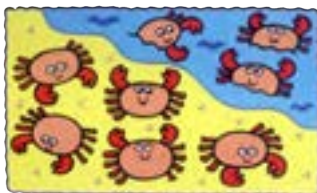
قابل توجه متقاضیان خارج از کشور  
بهای یک شماره هفتگی دوست  
خاور میانه (کشورهای همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال  
اروپا، آفریقا، ژاپن ۱۰۰۰۰ ریال  
آمریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال  
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور  
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به  
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از  
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴  
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال  
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک  
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶  
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید  
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در  
سراسر کشور)  
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی  
تهران، خیابان انقلاب، چهارراه حافظ، پلاک ۹۶۳  
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

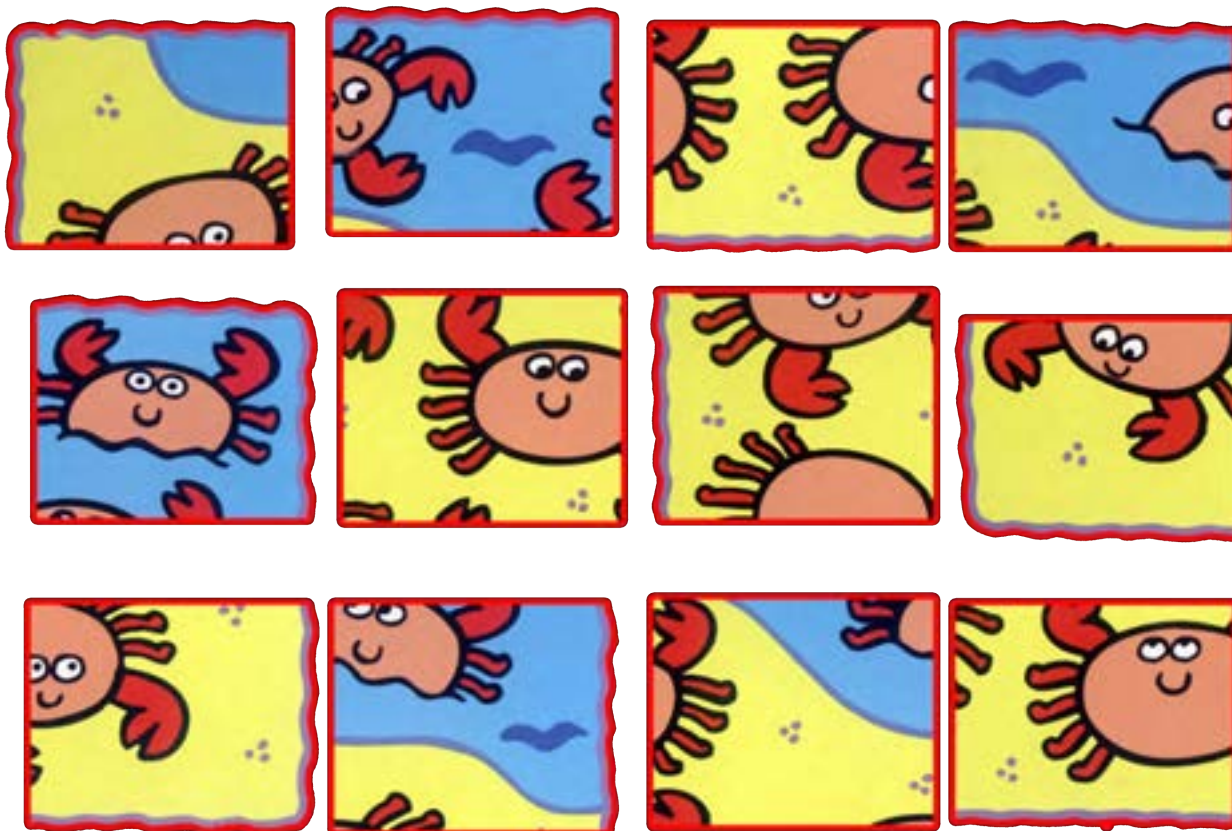
مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل  
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.  
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -  
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷  
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



# کار دستی



شکل را از روی خط قرمز قیچی کن.  
آنها را طوری کنار هم بگذار که تصویر کامل شود.







بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هرماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خرمسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ درمیان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ۱۳ / / تحصیلات :

نشانی :

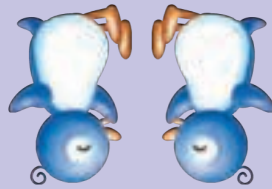
کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء

دوستان عزیز لطفاً قسمت‌های مشخص شده را بریده و خودتان یک پاکت نامه با آن بسازید و برای ما بفرستید.



نشانی فرستنده:



جای تمیز

نشانی گیرنده

نشانی گیرنده

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان





مصطفی رحمان دوست



# ترانه‌های زندگی

نم نم نم، بارونه  
بارونه دونه دونه  
می رقصه و چک چک آواز می خونه  
پا می کوبه به پنجره  
به پشت بام خونه  
سبزه صداش  
سرخه و زرد و آبی  
صدای پاش  
بهار هفت رنگ داره  
تو قطره هاش  
می خنده، شر شر، شر شر  
رنگ نمازه خنده هاش



